

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

بازتایپ و ارسال از: لاله
۱۵ جون ۲۰۱۵

نظری گذرا بر نثر و شعر دری

(قوانین، صناعات، سبک ها و مکاتب ادبی)

مؤلف: زنده یاد داد نورانی

(۷)

شعر:

لفظ شعر در عربی به مفهوم فهم و شعور و دانش است. از گذشته ها برای شعر تعاریف متعددی را به کار برده اند. شعر کلام موزون است؛ شعر کلام موزون و مقفی است؛ شعر رقص کلمات است. هیچ یک از این تعاریف نمی تواند شعر را آنطوری که لازم است تعریف کند. آخرین تعریفی که به صورت نسبی می توان با آن ارکان و عناصر سازنده شعر را باز شناخت عبارتست از:

شعر عبارتست از گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال (تصویر) در زبان فشرده و آهنگین. این تعریف که بیانیه است از اسماعیل خویی عناصر اساسی یک شعر واقعی را در خود دارد.

۱- هر شعر دارای اندیشه ایست که در حقیقت مضمون شعر را بیان می دارد.

۲- این شعر به شکل خیال (تصویر) ارائه یا بیان می شود (در اینجا تصویر به خیال شامل هر گونه تشبیه، استعاره، ابهام و غیره است).

۳- این گره خوردگی اندیشه و خیال به صورت عاطفی (احساسی) انجام می شود. بنابراین بر خورد شاعر نسبت به طبیعت و هستی تفاوت ماهوی با برخورد یک داکتر یا یک ریاضی دان دارد.

۴- همه این عناصر در زبان فشرده و آهنگین (که با زبان نثر و نظم تفاوت اساسی دارد) ابراز می شود.

مجموعه این عناصر چنان در هم گره می خورند که تفکیک هر یک غیر ممکن و یا فقدان هر یک از آن ها باعث آشفتگی، ضعف و یا نارسائی شعر می گردد.

شعری که عاری از تخیل و تصویر باشد و احساسات خواننده را بر نیانگیزد آن را نظم می گویند و بدینگونه بین شعر و نظم تفاوت وجود دارد.

شعر انسان را به تفکر وادار می دارد، باعث انبساط یا انقباض خاطر انسان می شود، در حالی که در نظم چنین چیزی دیده نمی شود. ملک الشعرای بهار می گوید:

ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نبافت وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت.

مثلاً در ابیات زیر اثری از تصویر و تخیل دیده نمی شود:

بشنو از من قصه نجار را می کند با شوق او این کار را

در ابیات ارائه شده کلام به محاوره نزدیک است. صرف با گذاشتن چند قافیه از نثر خارج شده است. چون هیچ تصویر و تخیلی در آن بکار نرفته است، هیچ خواننده ای را به تفکر و اندیشه نمی دارد. هیچ احساسی را بر نمی انگیزد، نمی شود آن را شعر دانست. ارکان و عناصری که در تعریف شعر آمده در این ابیات به طور کامل به چشم نمی خورد.

شعر در میهن ما سابقه چند هزار ساله دارد. سروده های ویدا و اویستا که سالیان بسیار دور از امروز به وسیله ریشی ها یا حکیمان فرزانه سروده شده است، سینه به سینه به وسیله زنان و مردان سر زمین ما زمزمه شده و نسل به نسل انتقال یافته که امروز نمونه های از سروده های اویستانی را در اختیار داریم.

قریحه شعر سرائی و شعر خوانی بر کوهپایه های وطن ما از گذشته های دور میان تمام اقشار و طبقات جامعه به صورت درخشان و بارزی نمایان است.

توأم با شکل گیری زبان دری در قرن اول هجری، سرایش و زمزمه شعر هجائی (شعر هجائی شعریست که تعداد هجا ها مساوی در نظر گرفته می شود ولی وزن معین ندارد، می شود به هر وزنی خوانده شود) نیز آغاز می گردد که بعد ها به شعر عروضی تحول می کند. می بینیم که تا امروز این پدیده مهم فرهنگی سیل آسا حرکت دارد. در جامعه ما هیچ پدیده فرهنگی همانند شعر همه گیر نیست و اقبال بیان را نداشته و ندارد.

از آوان تولد در گهواره لלו های شعر گونه ای را مادران در گوش ما زمزمه می دارند، بازی های کودکان در باغ ها و چمنزار ها باز هم با زمزمه های شعر همراه است، چوپان های وطن ما با نوا های شعر گونه ای گوسپندان شان را می می دارند، دهقانان ما به دنبال گاو آهن بیت می خوانند، پیر مردان و پیر زنان ما در زیر صندلی ها به آواز شهنامه خوان ها و غزل های حافظ و بیدل گوش می دهند، بر مرگ ما هم زنان و مردان کهنسال مرثیه های غم انگیز را با زبان شعر ادا می دارند. در عروسی ها، ختنه سوری ها، سالگره ها، سمنک پزی ها، نذر گذاری ها و... باز هم بیت های فولکلور نقل مجالس اند.

به هر حال شعر با رگ و پوست ما آمیخته است. در غم، شادی، تولد و مرگ شعر یار و یاور ماست. بدین خاطر است که در وطن ما هیچ آدمی را نمی توان یافت که حد اقل بییتی را با خود زمزمه نکند و از نعمت این پدیده فرهنگی بهره ای نگیرد. در کشور ما پدیده های دیگر فرهنگی مثل رقص، موسیقی، هیكل تراشی، نقاشی و مجسمه سازی بنا به مخالفت های علمای دین نتوانسته از اقبال و بالندگی برخوردار شوند ولی شعر نه تنها با این چنین مخالفت هائی روبه رو نشده که به اشکال مختلف از آن استفاده به عمل آمده و رشد یافته است.

با شکل گیری زبان دری در سر زمین خراسانی که مردم آن از هزاران سال قریحه شعر گوئی داشته، شعر دری هم شکل گرفت. این شعر که در ابتداء هجائی بود، با نفوذ عروض عرب به شعر عروضی تحول کرد و حدود هزار سال در قالب ده گانه آن سروده شد و از سه سبک متفاوت گذشت. بعد از هزار سال تحول جدیی در شعر رونما گشت و شعر نیمائی به وجود آمد. شعر سپید یا شعر شاملوئی نوع دیگر از شعر است که اکنون به عنوان نو پرداز ترین شعر طنین آن بر اوج اندیشه و تخیل سیر می کند.

قدیمی ترین شعر دری را که تاریخ به یاد دارد، شعر حنظله بادغیسی است:

مهنری گر به کام شیر در است	شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ رویاروی

پختگی و صلابت شعر بالا نشان می دهد که شعر حنظله اولین شعر منضبط عروضی نبوده بلکه بعد از ممارست شاعران دیگری توانسته است، این پختگی و صلابت را بیابد.

در خانواده طاهر فوشنجی هم شعرائی وجود داشت که به زبان تازی شعر می گفتند ولی این یعقوب لیث صفار خراسانی بود که بعد از به قدرت رسیدن به رئیس دیوان رسالیش فرمان داد که دیگر مکاتیب دولتی و اداری را به زبان عربی ننویسد و اقدام دلاورانه او در جهت احیای دوباره زبان دری در ادارات دولتی به عنوان زبان رسمی اهمیت بسزائی داشت. وصیف سیستانی او را در شعر دری بستود.

بعد از دولت صفاری، دولت های سامانی، غزنوی و سلجوقی به پیروی از دربار خلفای بغداد هر چه توانستند جلال و جبروت بارگاه های خود را با تزئین های رنگارنگ بالا بردند یکی ازین وسایل شعر بود. شعرای بسیاری را با دادن صله و هدایا صدر نشین دربار های خود ساختند. شعراء با سرودن قصاید مدحیه در مدح شاهان و اشراف تا توانستند غلو کردند. دربار ها ازین شعراء جهت استحکام هرچه بیشتر حاکمیت شان، در آن موقعی که وسایل ارتباط جمعی وجود نداشت، بیشترین استفاده تبلیغاتی را می بردند.

با سقوط خوارزمشاهان و پیدایش صاعقه مغل تومار این دربار ها بر چیده شد. شعراء به گوشه های عزلت خزیدند و یا فراری مناطق دور دست شدند. عشق و عرفان و تصوف به پیمانه همه گیر وارد شعر ما شد، شعراء یا عشق خود را می سرانیدند یا داستان های عشقی دیگران را: لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، وامق و عذرا، ویس و رامین، یوسف و زلیخا و... به وسیله شعرای بسیاری به نظم کشیده شد. عراق عجم به مرکز شعرای دری زبان مبدل گشت. عده ای از شعراء امرای محلی را می ستودند. غزل که شکل عمده شعر شده بود در دو بیت آخر آن مدح صورت می گرفت، دیگر جزئی از دربار های مجلل گذشته نبود. صاعقه تیمور یکبار دیگر خراسان و ایران را دگرگون ساخت. اگرچه فرزندان او در هرات زمینه نفس کشیدن دوباره را به شعر و شاعران دادند، به خصوص امیر علی شیر نوائی وزیر که خود شاعر برزگی بود، درین زمینه گام های بلندی برداشت، اما دیگر بساط قصاید مدحیه بر چیده شده بود.

در زمان شیبانی های خراسان و صفوی های ایران که کشمکش داخلی را به اوج رسانیده بودند، دربار های مغولی هند به زبان دری و شاعران آن زمان توجه خاصی مبذول داشتند. تعدادی از آنها خود شعر می گفتند و شاعران را صله می دادند. شاعران خراسان، ایران و ماورالنهر چون مور و ملخ به این دربار ها هجوم بردند. غزل درباری به پیمانه وسیعی به سرایش گرفته شد.

تکان های مشروطیت در ایران و افغانستان شعر را از لحاظ مضمون دگرگون ساخت. مضمون جدید شعری خواهان قالب جدیدی بود. علی اسفندیاری (نیما یوشیج) از سرآمد شاعران عصر ماست که فورم شعر سنتی را دگرگون ساخت. شعر جدید یا شعر نیمائی بنیان گذاشته شد و بعد شاملو بزرگترین شاعر دوران ما شعر نیمائی را به شعر سپید یا شعر شاملویی تحول داد.

شعر در طول تاریخ از مضامین و دیدگاه های گوناگونی همچون حماسی، غنائی، مدحی، تعلیمی، دینی، انتقادی، مراثی، تهنیتی، شکوی، وصفی، اجتماعی، سیاسی، ملی، طبقاتی و... برخوردار بوده است.

شکل گیری شعر دری همزمان است با ایجاد دربار های اشرافی صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و... اگرچه بنا به کشمکش های یعقوب لیث و عمرو لیث، صفاریان قادر نشدند دربار های مجللی به وجود آورند ولی سامانیان به پیروی از خلفای بغداد تا توانستند دربار های خود را آراستند.

رودکی پدر شعر دری هنگامی که نوح سامانی را مدح کرد، آنقدر صله و هدایا به دست آورد که ۴۰۰ شتر زیر بنه او حرکت می کرد.

عنصری ملک الشعراء محمود آنقدر دارائی و مکنت داشت که گفته اند:

ز زر داشت آلات خوان عنصری

شنیدم که از نقره زد دیگدان

انوری شریعت شعر را گدائی می دانست:

به بنده، گرچه گدائی شریعت شعر است

بدین دقیقه که گفتم گمان کُدیهِ مبر

یا ظهیر که قزل ارسلان را ستود:

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

نُه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

شاعران یا خود از طبقه اشراف بودند و یا در حشر و نشر با دربار بالاخره به این طبقه می پیوستند. فرخی که خرجش تنگ افتاد، قصیده "با کاروان حله برفتم ز سیستان" را سرود و به دربار ابوالمظفر چغانیان رفت و در بدل آن چهل کره اسب به دست آورد و بعد به دربار محمود ثروت هنگفتی را به هم رسانید. فردوسی وقتی عوض شصت هزار سکه طلا، شصت هزار سکه نقره به دست آورد، میانه اش با محمود بر هم خورد و به هجو او پرداخت.

رودکی، وطواط، کسائی، عنصری، عسجدی، انوری، سنائی، منوچهری، خاقانی، مغری، نظامی و... تماماً مدح شاهان و دربار را وظیفه قرار داده بودند. اینها وحشی گری ها، چور و چپاول ها و تجاوز های شاهان مستبد را می ستودند و به این ترتیب به چپاول های دیگر تشویق شان می کردند. عنصری و فرخی از سرکوب قرمطیان به وسیله محمود طرفداری و او را در شعر می ستودند.

فرخی می گوید:

چشمه های خون شود در بادیه ریگ مسیل

قرمطی چندان کشتی کز خون شان تا چند سال

شاعرانی که بنا به هر علتی تن به مدح شاهان نمی دادند مورد عتاب و پیگرد قرار می گرفتند. ناصر خسرو بلخی که مدح را مطابق شأن شاعری نمی دانست و نظر داشت:

مر این قیمتی دُر لفظ دری را

من آنم که در پای خوکان نریزم

مورد پیگرد محمود قرار داشت و تا پای عمر در یمگان بدخشان با مشقت زندگی می کرد.

سنائی وقتی از مدح دربار بهرامشاه دست برداشت، بهرامشاه خواست خواهرش را به سنائی تزویج کند و گفت اگر تاجش را هم به او ببخشد، به سر خودش که تاجش را نستاند.

بعد از سقوط دربار ها برای شاعران ممدوحی نبود که او را به ستایش بگیرند، لذا به تصوف و عرفان گرایش بیشتر پیدا شد. شاعران عزلت گزین شدند. عرفانی که به وسیله سنائی بنیانگذاری شده بود، به وسیله عطار و مولوی به اوجش رسید. خیام نیشاپوری که مقرب دربار ملکشاه سلجوقی بود، افکار فلسفی اش را وارد شعر ساخت و تا حدودی از رباعیاتش در جهان مشهور گشت.

جز حیرتم از حیات چیزی نفزود

آورد به اضطرارم اول بوجود

زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

زیستم به اکراه و ندانستم چه سود

عده ای که در تصوف و عرفان غرق شده بودند، عزلت گزینی و ترک دنیا را تبلیغ می کردند.

شاه نعمت الله ولی می گوید:

ز شوق سلطنت و ذوق انزوا چه خبر

به کنج زاویه عشق منزوی نشدی

حافظ و سعدی با وجودی که امرای وقت را ستوده اند، اما سعدی به جواب ظهیر می گوید:

نهی زیر پای قزل ارسلان

چه حاجت که نُه کرسی آسمان

و یا در مورد دستبوسی امراء می گوید:

به از دست بر سینه پیش امیر

به دست آهن تفته کردن ضمیر

حافظ و جامی زاهدان ریا کار را سرزنش کرده اند. به خصوص حافظ که افکار فلسفی اش شعر او را به شعر خیام پیوند می دهد، ولی حافظ آن را پوشیده تر بیان می دارد.

ازین پس من و رندی و وضع بی خبری

چو هر خبر که شنیدم رهی به حیرت داشت

و یا در جای دیگر:

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

در همین حال شعرائی هم وجود داشته که از اوضاع نابرابر اجتماعی شدیداً ناراضی و خواهان رفع بی عدالتی ها و نابودی حاکمان ستمگر بودند. از جایی که تاریخ ها و تذکره ها زیر تأثیر دربار ها نوشته شده، نام این شاعران و شعرشان از نوشته ها حذف شده از جمله شیخ فضل الله استر آبادی نعیمی و عماد الدین نسیمی را می توان نام برد. نسیمی خواهان بر اندازی دربار ها و تأمین عدالت و برابری بود. او تا وقتی که پوست کن می شد، از افکار و نظرات خود عقب ننشست.

نعیمی می گوید:

صد شهر ویران کرده ام

من کوکئی دیوانه ام

بر قصر خاقان قو زخم

بر تاج قیصر قی کنم

نسیمی می گوید:

زین تخم که کشتی، چه کرامات بر آمد

ای شغل تو در حرقه همه شعبده بازی

نسیمی در جای دیگر می گوید:

از خنجر خونریز و سر دار نترسد

عیار دلاور که کند ترک سر خویش

شعرای دربار مغولی های هند شعر را در ابهام و مهمل گوئی فرو بردند. مضامین پیش پا افتاده را به نام نو آوری در شعر به کار می بردند، مثلاً کلیم برای پاره شدن کفش خود هم شعر سرود.

با تغییر و تحولاتی که در سطح جهان رونما گردید، در ایران و افغانستان هم نهضت هائی به وجود آمدند که هدف آن ها استقرار حکومت های مشروطه به جای حکومت های مطلقه فیودالی بودند. تب و تاب و تکان های مشروطه خواهی ایران و افغانستان را تکان داد، شعرائی که تا دیروز به مدح می پرداختند، امروز برای شعر رسالت جدیدی یافتند. فرخی یزدی، لاهوتی، سرور و اصف، داوی، عارف قزوینی، بهار، میرزاده عشقی و... به عنوان شاعران پیشتاز این دوره اشعار اجتماعی فراوانی سرودند.

فرخی فریاد زد:

وین کاخ جور و کین را تا پایه سرنگون کن

ای توده دست قدرت از آستین برون کن

عشقی حکام وقت را خطاب کرد:

فردا زمان خر کشی و انتقام خر

امروز روز خر خری و خر سواری است

زمانی حکام با مدح شعراء، اشرفی بدهان شاعر می ریخت، اما حاکم یزد به خاطر شعر فرخی یزدی، دهان او را دوخت و او با دهان دوخته به مشروطه خواهان تهران شعر می سرود و آن ها را به مقاومت ترغیب کرد. سرور و اصف که به وسیله حبیب الله خان به توپ پرانده می شود، در قتلگاش قلم می خواهد می نویسد:

در ره مشروطه اول منزل است

ترک مال و ترک جان و ترک سر

عبدالرحمن لودین (کبریت) یکی از شاعران پر شور مشروطیت در دوره حبیب الله خان می نویسد. به طور نمونه دو بند از یک مخمس او را می گیریم:

از شر و مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید

ای ملت از برای خدا زودتر شوید

وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید

تا از صدای صاعقه گنگ و کر شوید

مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

کردند خاینان جفاکش بیفروغ آقائی زمانه همه بهر خود فروغ
جهل و نفاق و بیخبری غفلت و دروغ انداختند به گردن ما حلقه چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید

تغییرات اوضاع داخلی و بین المللی دیگر مشروطه خواهی را از دور خارج ساخت و نه تنها تغییر حاکمیت های فئودالی بلکه حاکمیت سرمایه داری را هم به نفع حکومت های مردمی زیر سؤال بُرد. مضمون شعر هم تغییرات جدی را در خود دید. شاعرانی ظهور کردند که شعر شان را با آرایش های سیاسی بیان می داشتند و می دارند مثل احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، اسماعیل خوئی، فرمند، آرم و... و یا شاعرانی که اهداف سیاسی خود را با زبان شعر می آریند مثل سعید سلطانپور، خسرو گل سرخی، رستاخیز، آزاد، لهییب و... اولی ها شاعران سیاسی اند و دومی ها سیاسیون شاعر. شاعرانی هم مثل فریدون توللی، نادر نادر پور، واصف باختری و... کسانی هستند که شعر را تفنن و بیان احساسات درونی خود دانسته، هنر برای هنر را تبلیغ می کنند.

ادامه دارد...